

## جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

### از طبرزدی تا واحدی تا بهنود

در این هفته یک سالگرد و دو گفتار، بی آنکه ظاهراً بهم مرتبط باشند، نوری روشنگر را بر صحنه سیاست ایران و نقش اصلاح طلبان مذهبی در آن افکنده اند که دریغ آمد تنها به یکی شان بپردازم. نخست سالگرد 18 تیر است و نمی توانم یادی نکنم از یکی از رهبران سکولار داخل کشور که عمر گرانبهایش را در زندان به هدر کشانده اند. و آن دو سخن از آن دو چهره سرشناس سیاسی است؛ یکی از آن آقای مجتبی واحدی، مشاور آقای مهدی کروبی، و دیگری از آن آقای مسعود بهنود، روزنامه نگار و تاریخ نویس معاصر.

[esmail@nooriala.com](mailto:esmail@nooriala.com)

در این هفته یک سالگرد و دو گفتار، بی آنکه ظاهراً بهم مرتبط باشند، نوری روشنگر را بر صحنه سیاست ایران و بخصوص نقش اصلاح طلبان مذهبی در آن افکنده اند که دریغ آمد تنها به یکی شان بپردازم. نخست سالگرد 18 تیر است و نمی توانم یادی نکنم از یکی از رهبران سکولار داخل کشور که عمر گرانبهایش را در زندان به هدر کشانده اند. و آن دو سخن از آن دو چهره سرشناس سیاسی است؛ یکی از آن آقای مجتبی واحدی، مشاور آقای مهدی کروبی، و دیگری از آن آقای مسعود بهنود، روزنامه نگار و تاریخ نویس معاصر.

\*\*\*

در سالگشت 18 تیر وظیفه خود می دانم که از حشمت الله طبرزدی، دوست ارجمند و نادیده ام، یاد کنم که در آفرینش آن روز پر التهاب، اگرچه خود در زندان بود، نقش مهمی داشت و از همان رهگذر نام خود و آن روز را در تاریخ نوین سکولاریسم در ایران به ثبت رساند؛ و امروز هم با عنوان «نام دارترین سکولار زندانی داخل کشور» شناخته می شود. نام او نام همهء کشتگان و شکنجه شدگان و به محبس افتادگان سکولار آن روزها را به ذهن متبادر می کند؛ زنان و مردانی که راه را بر جنبش سبز کنونی گشوده اند؛ جنبشی که به گوهر سکولار است و این ماهیت بصورتی روزافزون روشن تر می شود.

نیز دوست دارم تکه ای از گفتگویم با او را که چند سال پیش منتشر شده در اینجا بیاورم تا دوستان و دشمنان سکولاریسم، همگی، بدانند که 18 تیر روز تولد سکولاریسم در ایران نیز هست. طبرزدی در آن گفتگو (1) برایم از آن روز چنین گفته است:

«دلایل سستی اعتقادات مسلکی ما به نظریهء "رهبری و امامت" بمرور در ذهن مان روشن شده بود

و من، عاقبت، فهم خودمان از آن را، در سیزدهمین اردوی فرهنگی- دانشجویی، که در مهر ماه سال 1376 [یعنی چند ماه بعد از انتخاب خاتمی] در مشهد برگزار کردیم، و در آن منوچهر محمدی و اکبر محمدی نیز برای اولین بار شرکت می کردند، مطرح نموده و دیدگاه های رهبری را نقل و نقد کردم... ما، در فاصلهء زمانی 26 مهر ماه 1376 تا اواخر سال 1377... به مبارزات همه جانبه ادامه دادیم. تا این که، با توجه به برخوردهای

نهادهای استصوابی و غیر انتخابی با مردم و دولت خاتمی، و به ویژه مسئله قتل های زنجیره ای و مسائل دیگر، به این جمع بندی روشن دست یافتیم که دین باید از دولت جدا شود، و در غیر این صورت هرگز به آزادی، عدالت، جامعه مدنی، دموکراسی و حقوق بشر نخواهیم رسید. در این میان، عملکرد جناح اقتدارگرا نیز کمک کرد تا ما، در اول فروردین 1378، ماینفست خود را، در مورد "ساختار سیاسی آینده ایران"، با عنوان "ماینفست

اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش آموختگان" صادر کرده و جدایی دین از حکومت و تغییر قانون اساسی را مطالبه نماییم. بیانیه ما اعلام می داشت که تا زمانی که دین از سیاست جدا نشود، حکومت راه صلاح و صواب پیش نخواهد گرفت. و این در زمانی بود که بخوبی می دانستیم که حتی جناح اصلاح طلب، که خود را مدافع امام و خط امام می داند، هیچ گاه نمی پذیرد از "اسلام سیاسی"، یا به اصطلاح خودشان "دموکراسی دینی"، دست بردارد... بدین ترتیب، ما اولین گروه دانشجویی بودیم که، از درون نظام، خواهان تفکیک دین از حکومت می شدیم. ما در آن بیانیه خواهان جمهوری آزاد و دموکراتیک شده و آزاد بودن آن را به آزادی از هر نوع مکتب و ایدئولوژی معطوف ساخته بودیم... اما مهم ترین نکته این "مانیفست" طرح لزوم جدایی دین از حکومت بود. این نظریه برای اولین بار بود که از سوی "گروه های درون نظام"، آن هم یک گروه بسیار رادیکال و به شدت فعال در جنبش دانشجویی، مطرح می شد... ما، تا پیش از درگیر شدن با حاکمیت دینی، درباره سکولاریسم فکر نکرده بودیم. و این معجزه حکومت دینی بود که ما را به سکولاریزم رساند! به نظر من، اندیشه سکولاریزم، عمیقاً از اندیشه و عمل حکومت های دینی در طول تاریخ تغذیه کرده است. در واقع، هر گاه یک عقیده، دین یا ایدئولوژی برای مدتی در کشور حکم رانده، فوراً آنتی تز خود، یعنی حکومت عرفی یا سکولار را در دامن خود پرورش داده است. همین تجربه تاریخی، جامعه غربی و آزاد را و داشت که برای همیشه از دینی شدن یا ایدئولوژیک شدن حکومت، سیاست و اجتماع پرهیز نمایند. باری... حکومت مرا در 26 یا 27 خرداد 1378 بازداشت کرد و، بدین ترتیب، همزمان با حادثه 18 تیر 1378 (که سه هفته پس از بازداشت من رخ داد) من در بازداشتگاه 209 مربوط به وزارت اطلاعات بازجویی پس می دادم. اطلاعاتی ها به من می گفتند شما با صدور "اعلامیه ساختار" به دنبال این هستید که آن را عملی کنید و سکولاریزم را حاکم نمائید...»

\*\*\*\*

و حال بپردازم به سخنان آقای مجتبی واحدی، که با عنوان مشاور آقای مهدی کروبی شناخته می شوند، و من معتقدم که سخنان اخیرشان (2) از چند جهت اهمیت دارد و بر همه معتقدان به ضرورت انحلال حکومت اسلامی و استقرار حکومتی دموکرات و سکولار در ایران فرض است که فرازا و نشیب های آن را به دقت بررسی کرده و ببینند و ببینیم که از این سخنان چه درس هایی می توان برگرفت. مثلاً، آیا می توان، همچون بسیاری از همدلان مان، شادمان بود و این سخن ایشان را که «من با افتخار می گویم که اصلاح طلب نیستم» علامت پذیرش آرمان های خویش از جانب بخشی از اصلاح طلبان دانست؟ و یا...

باری، من نیز می خواهم که در این راستا، به اندازه حوصله این مطلب، تنها به یک نکته پند آموز از سخنان آقای واحدی اشاره کنم و بقیه سخنان شان را بگذارم برای آینده. اما، پیش از ورود به بحث در این نکته، ضروری می دانم به یک «لازمه منطقی» در درک سخنان ایشان اشاره کنم.

بنا بر ساختار «دوگانه بین مغز انسان، که بارها از آن سخن گفته ام، هنگامی که ذهن ما چیزی را «نفی» می کند نمی تواند از تصور «اثباتی» چیز دیگری - که می تواند یا باید «آنتی تز» و جانشین آن شود - بگریزد. یعنی، بدون داشتن تصویری از یک لنگه هر جفتی، نمی توان به نفی یا اثبات آن لنگه دیگر پرداخت. سرما بدون داشتن تصویری از گرما ممکن نیست. یعنی، حتی اگر فقط از یک لنگه این جفت (مثلاً سرما) سخن بگوئیم دیگران یقیناً درک خواهند کرد که ما از وجود گرما نیز با خبریم. معمولاً این دو لنگه را «آلترناتیو همدیگر»

می دانیم و، مثلاً، شب را آلترناتیو روز می خوانیم. اما هنگامی که گوینده، هنگام سخن گفتن و در اینجا نفی یک لنگه، آن لنگه دیگر مورد نظر خود را بیان نمی کند ما دقیقاً قادر به ماهیت آلترناتیو مورد نظر او در برابر امر نفی شده پی نمی بریم و ناچار باید برای یافتن آن بکوشیم.

آقای مجتبی واحدی نیز، که در شجاعت و صراحت بیان به مقتدای خود - آقای مهدی کروبی - شباهت دارند، در نفی یک «امر خاص» سخن گفته اند اما در مورد «آلترناتیو آن» به صراحت مطلبی را بیان نداشته اند. پس این وظیفه ما است که، قبل از هر نتیجه گیری و قضاوتی، به لنگه اثباتی این امر خاص که ایشان در ذهن خود دارند پی ببریم. آنگاه، اگر ثابت شود که آقای واحدی (بعنوان مشاور و سخنگوی آقای کروبی)، با نفی «اصلاح طلبی»، به صفوف «انحلال طلبان خواستار حکومت سکولار» پیوسته و - مثلاً، همچون آقای اکبر گنجی - به این اعتقاد اثباتی رسیده اند که تنها بدیل حکومت مذهبی یک حکومت سکولار (و البته مبتنی بر حقوق بشر) است آنگاه این واقعه برای جمع سکولارهای ایران پیروزی قابل توجهی تلقی می شود و همگی باید شتابان به خوش آمدگویی ایشان بروند. بخصوص که ایشان در پیشینه خود دارای سهمی در جنایات حکومت اسلامی - در همه ادوارش - نداشته و تاکنون بیشتر بصورت ناظری با وجدان و مشفق و مسلمان و معتقد عمل کرده اند.

من اما هرچه به سخنان ایشان بیشتر گوش فرادادم و، در پشت بند آن، به گفتگوی تلفنی شان با آقای نیک آهنگ کوثر (3) دقیق شدم، نتوانستم نشانه های چنین امری را پیدا کنم و، بر عکس، به این نتیجه رسیدم که ایشان فقط با «نوع اصلاح طلبی آقای خاتمی» مرزبندی کرده اند و در صورتی خود را اصلاح طلب نمی دانند و به این امر افتخار می کنند که «اصلاح طلب» صرفاً صفت قطعی آدمیانی از نوع آقای خاتمی باشد.

بعبارت دیگر، آنچه در سخن ایشان برای من مستفاد شد اتفاقاً به این نکته آشکار بر می گشت که ایشان تنها و صرفاً خود را از «اصلاح طلبان نوع آقای خاتمی» نمی دانند والا از یکسو اصلاح طلبی را (هم بطور کلی و هم بصورت جزئی اش، مثلاً، به شیوه آقای کروبی) قبول دارند و، از سوی دیگر، اگر شرایطی که مورد نظر ایشان (و بالطبع، آقای کروبی) است در همین حکومت اسلامی فراهم شود با افتخار خود را اصلاح طلب خواهند دانست.

یعنی اگر در جستجوی لنگه اثباتی مورد نظر ایشان باشیم آن را نه در قلمروی مطالبه حکومتی سکولار، که در اردوگاه حکومتی اسلامی می یابیم که گویا اگرچه تاکنون محقق نشده اما هنگامی که در سی سال پیش آقای خمینی دست به تأسیس اش زد دارای توان بالقوه ای برای اینکه همینی نشود که اکنون شده است بود.

و اگر این سخن من درست باشد آنگاه فاصله بین سخن ایشان و سخن آقای میرحسین موسوی در مورد «دوران طلایی امام» می تواند تنها فاصله ای زمانی داشته باشد و اگر خیلی حسن نیت داشته باشیم باید چنین استنتاج کنیم که آقای موسوی تمام دوران از 57 تا مرگ امام شان را طلایی می بیند اما آقای واحدی احتیاطاً و صرفاً به بالفوگی هائی که در انقلاب 57 برای ایجاد یک حکومت اسلامی «خوب» وجود داشت اشاره می کنند. بدینسان، و در هر دو صورت، نشانه ای از عبور ایشان از اندیشه اصلاح کردن حکومت اسلامی و قدم نهادن در وادی سکولاری وجود ندارد.

توجه کنیم که این «احتیاط» حتی با سخن خود آقای کروی مبنی بر اینکه «من خواستار یک جمهوری اسلامی واقعی هستم اما اگر مردم نوع دیگری از حکومت را انتخاب کنند من نیز به آن گردن می‌نهم» (نقل به مضمون) متفاوت است؛ آن هم تفاوتی که بیشتر ناشی از «نوع بیان» بکار گرفته در سخنان این دو تن است. در ایم مورد توضیحی کوتاه را لازم می‌دانم. اساساً، از لحاظ علم معانی (semantics) باید توجه داشت که سخن آقای واحدی - اگرچه در قلمروی عمومی منتشر و عرضه شده - سخنی است که تنها در «عالم اصلاح طلبی» دارای معنایی مشخص است و بمحض اینکه این سخن را از آن «عالم» خارج کنیم، معنای اغلب اشارات و تلویحات آن گم می‌شوند. آنچه ایشان در «درون عالم اصلاح طلبی» خطاب به آقای خاتمی می‌گویند همچون سخن دوستی است که ملتفت خیانت رفیق خود می‌شود و می‌گوید «اگر رفاقت این است من با افتخار می‌گویم که رفیق تو نیستی». چنین سخنی به معنای نفی کل پدیده «رفاقت» نیست بلکه فقط «یک نوع رفاقت» را در نظر دارد. یعنی نفی نوعی رفاقت به نفی کل رفاقت دلالت نمی‌کند. اما اگر شمای شنونده و خواننده در درون این «عالم مخاطبه» نبوده و با پیشداوری‌های بیرونی خود به چنین سخنی گوش کنید نتایجی که می‌گیرید با مقاصد گوینده فرسنگ‌ها فاصله خواهد داشت.

البته می‌توان، بعنوان یک فرد سکولار، از هرگونه شکافی که در اردوگاه اصلاح طلبی می‌افتد استقبال کرد و حرکت هر یک از اصلاح‌طلبان برای خروج از «محافظه‌کاری» و «سازش به هر قیمت» را قدر دانست. این همان واقعیتی است که خود آقای کروی را هم محترم‌تر از دیگران کرده است. اما بین این تشخیص و باور به اینکه سخن آقای واحدی را باید به معنای «خواستاری انحلال حکومت مذهبی و جایگزین کردن آن با یک حکومت دموکرات و سکولار» دانست تفاوت عمده‌ای وجود دارد.

\*\*\*

نکته دیگری که فکر می‌کنم می‌توان - از دیدگاهی سکولار - به آن توجه کرد سخنان آقای مسعود بهنود است در برنامه «پارازیت» تلویزیون صدای آمریکا (4). ایشان، در این برنامه، همان مواضع و عقایدی را داشتند که همواره داشته‌اند و اگرچه می‌توان با تک‌تک آنها مخالف بود اما نمی‌توان به ایشان ایراد گرفت که «چرا چنین فکر می‌کنی و چنان می‌گوئی؟» یعنی، اگر به کثرت‌گرایی و تنوع عقاید معتقدیم، نظر آقای بهنود هم فقط یک نظر است؛ همانگونه که نظر آقای واحدی یا نظر آقای خاتمی و حتی نظر آقای خامنه‌ای هم نظرات دیگری بشمار می‌روند، با این تفاوت که این آخری توپ و تفنگ هم دارد و می‌تواند نظرش را به ما حقه‌کند و بهنود جز قلم و کلام اش چیزی ندارد.

ما می‌دانیم که بهنود به تغییرات گام به گام اعتقاد دارد، به اینکه باید در «اصلاح» این حکومت کوشید، به اینکه این حکومت هنوز هم در بین ملت دارای ریشه‌هایی است (و، مثلاً، می‌تواند شصت درصد صاحبان حق رأی را به پای صندوق بیاورد)، در اینکه هنوز هم صندوق انتخابات می‌تواند تأثیرگذار باشد و لذا تحریم انتخابات به مسدود شدن فضای سیاسی کمک می‌کند. اینها را همه می‌دانیم و ایشان هم در آن برنامه جز تکرار کردن همین مواضع چیزی نمی‌گفت. اما، از نظر من تماشاگر، ایشان در یک جای آن برنامه سخنی گفت که اگر خود به عمق آن توجه می‌کرد لازم می‌دید که در مواضع دیگرش کمی تعمق بیشتر کند و شاید حتی به نتایج تازه‌ای برسد.

من، بهر حال، فکر می‌کنم که آقای بهنود هم یکی از خواستاران و شرکت کنندگان در آفرینش و یا جویندگان راه‌های متحقق ساختن نوعی «بهبود اوضاع» است. یعنی، حتی اگر ایشان را در زمره کسانی بدانیم که دوست ندارند حکومت اسلامی منقرض شود، باز هدف ایشان کنار زدن ناهنجاری‌های این حکومت و معتدل و تحمل‌پذیرتر کردن این حکومت است، حتی برای اینکه بماند. و می‌دانیم که همین خواست بیان «گوهر اصلاح طلبی» است و در مواضع اصلاح طلبانی با نیت مختلف متعین می‌شود. کسانی در پی سود خویش و کسانی در پی سود مردم. و نیز می‌دانیم که آقای بهنود معتقدند که انقلاب و فروپاشی حاصلی جز تجدید دیکتاتوری برای مملکت ندارد و از این رو بهتر است همین خانه‌ای را که داریم آرام آرام و به تدریج تعمیر و اصلاح کنیم و با بولدوز به جان اش نیفتیم.

اما در آن برنامه دیدم که ایشان «یک اعتقاد دیگر» هم دارند و آن را با آوردن این ضرب‌المثل مطرح می‌کنند که «اول چاه را بکن و بعد منار را بدزد!». به گمان من، این اعتقاد چندان ربطی به آن اعتقادات دیگر ایشان ندارد و شنونده سخن آقای بهنود را دچار تعارض می‌کند، چرا که این سخن «عصاره اندیشه آلترناتیوسازی» است و مکتب اصلاحات نمی‌تواند با این اندیشه موافق باشد. یک اصلاحاتچی در پی دزدیدن منار نیست و نیازی به کندن چاه ندارد و اگر هم چاه را لازم ببیند خود «اصلاح طلبی» را آن چاه می‌داند. بدینسان، ضرب‌المثل آقای بهنود در مورد اصلاح طلبان معنائی ندارد و فقط به درد سخن گفتن با «انحلال طلبان» می‌خورد. این انحلال طلبانند که می‌خواهند منار حکومت را، اگر نگوئیم بدزدند می‌توانیم بگوئیم «تصرف» کنند؛ و برای همین امر نیز خود را ناچار می‌بینند که حتماً «چاه» را برای جا دادن منار تعبیه کنند. یعنی، انحلال طلبان درست به همین دلیل است که چاره‌ای جز آفرینش یک یا چند آلترناتیو غیر مذهبی برای برانداختن حکومت مذهبی فعلی ندارند و اگر چنین نکنند باید مشمول دستور سرزنش‌آمیز آقای بهنود شوند که «آقا جان! اول چاه را بکن و بعد منار را بدزد».

اصلاح طلبان (با شعارهای مختلفی، حتی همچون خواستاری برقراری سکولار - دموکراسی در ایران اما بدون انحلال طلبی! که اخیراً در بین برخی‌شان مد شده) با تمام قوا می‌کوشند که در برابر حکومت اسلامی آلترناتیوی غیرمذهبی بوجود نیاید. بنابراین، کار آنها جلوگیری کردن از کندن چاه است. مگر همین‌ها (چه مشروطه‌خواه و چه جمهوری‌طلب) نمی‌گویند که ایجاد یک «آلترناتیو سکولار» موجب تضعیف رهبری (البته مذهبی) جنبش سبز خواهد شد؟ مگر اینها، علیرغم شرایط خفقانی داخل کشور، که اصلاح طلبانی چون آقای واحدی را هم به خارج کشور رمانده است، نمی‌گویند که همه اتفاق‌ها باید در داخل ایران بیافتند و شما لازم نیست در خارج کشور کاری بکنید؟ و مگر در داخل کشور سکولارها می‌توانند دست به آلترناتیوسازی بزنند و انحلال حکومت اسلامی را بخواهند و به زندان نروند و شکنجه نشوند؟ آن هم وقتی که خود اصلاح طلبان، در انواع رنگارنگ خود، چمدان‌ها را بسته و عازم خارج کشور شده‌اند؟ و مگر هدف همه‌شان جلوگیری صریح از «کندن چاه» (یا ایجاد آلترناتیو غیر مذهبی) نیست؟

باری، آقای بهنود اگر در مورد آلترناتیو سازان سخن صریحی نمی‌گویند اما باید تصدیق کرد که در پاسخ به مخالفان خودشان (5) کلامی سرزنش‌آمیز نیز دارند که می‌توان آن را نوعی شناختن حق (اگر نه انحلال طلب‌ها که) تحریم کنندگان انتخابات (یعنی اصلاح طلبانی نظیر آقای واحدی) دانست. ایشان می‌نویسند:

«همهء دوستانی که رگ گردن شان برآمده، بسیار به جاست به جای آن که سیلی در گوش پزشک بزنند کمی به خود آیند، اگر معتقدند نباید در انتخابات شرکت کرد دور هم جمع شوند، کاری حسینی کنند، در ماه های مانده، بجنبند و مردم ایران را با خبر کنند و جریان تحریم را که مورد نظرشان هست به قوت برسانند، وگرنه اگر همچنان بزرگ ترین مبارزه شان ناسزا گوئی به کسانی باشد که نتیجه را حدس زده اند، ماجرا تکرار می شود و نظام با بیش از شصت در صد انتخابات را برگزار می کند و همان روز اول رهبر در نطقی به رخ مردم جهان می کشد و نشان از مردمی بودن نظام می گیرد. زندانیان در زندان می مانند و نظارت استصوابی هم قرص و محکم سر جایش.»

چه سخنان درستی! اگر «دور هم جمع شدن و کاری حسینی کردن و جنبیدن» نصیحتی باشد که بتوان راستای خطاب اش را از اصلاح طلبان به انحلال طلبان نیز تسری داد باید خدمت آقای بهنود مژده وار اطلاع دهم (هرچند رجاء واثق دارم ایشان کاملاً اطلاع دارند) که، اگر «اصلاح طلبان» توان و میل و ارادهء چنین کارهائی را ندارند، «انحلال طلبان» مدت ها است در این مورد دست بکار شده اند - هم برای تحریم انتخابات و هم برای ساختن آلترناتیوی دموکرات و سکولار در برابر حکومت اسلامی.

1. <http://www.newsecularism.com/Interviews/Tabarzadi/P6/6.Tabarzadi-Part6.htm1>
2. [http://www.youtube.com/watch?v=5jz4tf0-KnA&feature=player\\_embedded](http://www.youtube.com/watch?v=5jz4tf0-KnA&feature=player_embedded)
3. <http://www.khodnevis.org/persian/%D9%BE%D8%A7%D8%AF%DA%A9%D8%B3%D8%AA/13469-%D9%85%D8%AC%D8%AA%D8%A8%DB%8C-%D9%88%D8%A7%D8%AD%D8%AF%DB%8C-%D8%AA%D8%AD%D8%B1%DB%8C%D9%85-%D9%85%DB%8C%E2%80%8C%D8%AA%D9%88%D8%A7%D9%86%D8%AF-%D8%A7%D8%AB%D8%B1%DA%AF%D8%B0%D8%A7%D8%B1-%D8%A8%D8%A7%D8%B4%D8%AF.html>
4. <http://www.youtube.com/watch?v=vObPwiTb6U>
5. <http://news.gooya.com/politics/archives/2011/07/124354.php>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

[NewSecularism@gmail.com](mailto:NewSecularism@gmail.com)

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialsWorks.htm>